

زبان غوریان

وابهامات تاریخ آن

میرهادی حسینی

عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم (خوارزمی)

مقدمه

مطالعه‌ی تاریخ غوریان از چند جهت حائز اهمیت است: اول این که غوریان در حوادث سیاسی و نظامی قرن ۶ ق. در خراسان و ماوراءالنهر، افغانستان و هند، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته و در معادلات منطقه‌ای نقش وزینی داشتند. و دوم این که وقتی خلیفه‌ی عباسی و سلاطین خوارزمشاهی (که مدعی رهبری جهان اسلام بودند)، به سبب تساهل یا قصور در حفظ ثغور اسلام، جهاد با کفار را رها کرده بودند، این غوریان بودند که با استفاده از امکانات خود به جهاد با کفار هند پرداختند و حکومت مسلمین هند را تأسیس کردند.

غوریان به مدد استحکامات طبیعی سرزمین‌شان و روحیه‌ی سلحشوری، سال‌ها استقلال خود را حفظ کردند اما سلطان محمود غزنوی (در ابتدای قرن ۵ ق.) بر این استحکامات فائق آمد و سلطه‌ی خود را بر آن‌جا بسط داد. لذا امرای غور ۱۵۰ سال خراجگزار غزنویان شدند و حتی بعد از آن‌ها، به سلطان سنجر سلجوقی نیز باج و خراج می‌دادند. اما با ضعف غزنویان و اسارت سلطان سنجر به دست غُزان و سرانجام مرگ او، و تلاش‌های علاءالدین حسین جهانسوز، غوریان استقلال خود را بازیافتند و با توجه به خلاء قدرت در خراسان و هندوستان، به جهانگشایی پرداختند. غوریان در مدت کوتاهی به یکی از دولت‌های قدرتمند منطقه تبدیل شدند و خود را با خوارزمشاهیان درگیر کردند. فرمانروایی غوریان در زمان غیاث‌الدین محمد (نیمه‌ی دوم قرن ۶ ق.) و شهاب‌الدین محمد (اواخر قرن ۶ و اوایل قرن ۷ ق.) به اوج قدرت رسید تا جایی که خلیفه برای مقابله با خوارزمشاهیان، به ایشان تمایل یافت.

در میان محققین تاریخ، مسأله‌ی زبان و ادبیات حاکم بر دربار و جامعه‌ی غور، یکی از مسائل مهم و پیچیده به شمار می‌رود. در این نوشتار برآنیم که به بررسی بخش‌هایی از این ابهام تاریخی بپردازیم.

زبان غوریان

به دلیل ناهمواری‌های منطقه و در حاشیه قرار گرفتن سرزمین غور، اطلاعات مورخان و به ویژه جغرافی‌نویسان درباره‌ی آن، ناقص و حتی متضاد است. یاقوت حموی درباره‌ی غور می‌نویسد: «این ناحیه ولایتی کوهستانی و بین هرات و غزنه و سرزمینی وسیع و بسیار سرد، و عبور و مرور از آن خطرناک و وحشت‌انگیز بود... بزرگترین آبادی غور، قلعه‌ای به نام فیروزکوه است.» (یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۱۸)

محققان افغان بر این باورند که غوریان به زبان پشتو تکلم می‌کرده‌اند. عتیق‌الله معروف یکی از این پژوهشگران است که دیدگاه‌های خود را در مجله‌ی «آریانا»

مطرح کرده است. وی با ذکر این نظریه معتقد است که البته بعدها (از قرن پنجم قمری به بعد) در اثر تماس غوریان با مردم اطراف و ایالات دور و نزدیک، و نیز رفت و آمدها و لشکرکشی‌ها، رفته رفته زبان فارسی بدانجا نفوذ کرده و طولی نکشیده که زبان غالب اهالی شده. تا این که در زمان **علاءالدین حسین جهاننوسوز**، **غیاث‌الدین محمد و شهباب‌الدین محمد**، که دوره‌ی اقتدار غوریان بود، زبان فارسی به تعالی رسید. (معروف، عتیق‌الله، غوری‌ها و سوری‌ها، مجله‌ی آریانا، ج ۱۹، ش ۱-۱۲، ص ۳۶)

البته باید اذعان کنیم که بیش‌تر اطلاعات ما درباره‌ی اصل و نسب غوریان، محدود به نوشته‌های جوزجانی است که طبقات ناصری را در سال ۶۵۸ ق. در دهلی نوشته و منبع او نیز، اثر منظوم **فخرالدین مبارکشاه مرورودی** (شاعر دربار **غیاث‌الدین محمد**) بوده است. بنا بر روایات موجود، نسب غوریان به **ضحاک**، پادشاه افسانه‌ای پیشدادیان می‌رسد که پس از جمشید، در ایران حکومت می‌کردند.

ابهامات تاریخی و تعصبات قومی در روزگار ما سبب شده در خصوص ویژگی‌های ملی غور، مانند زبان، ملیت، اصل و نسب و فرهنگ، تردیدها و منازعات علمی و غیرعلمی بسیاری بروز کند. از آن‌جا که برخی از مورخین و دوستداران فرهنگ و تاریخ غور (به ویژه آنان که امروزه در این سرزمین ساکن هستند) با ترک یا حتی پشتو بودن این منطقه به شدت مخالف هستند، شاید کنکاش در این مسأله بتواند گوشه‌هایی از این ابهام را برطرف کند.

تحقیقات اخیر نشان می‌دهد که امروزه تقریباً تمام (۹۹ درصد) مردم غور به زبان فارسی صحبت می‌کنند. (نگاه کنید به تحقیقی از **عیدمحمد عزیزپور** در پایگاه اینترنتی www.jame-ghor.com). اما وقتی از تاریخ غوریان سخن به میان می‌آید، فارسی‌زبانان غور، نادیده انگاشته می‌شوند و این، خود از عجایب تاریخی این منطقه است.

به طور کلی درباره‌ی خاستگاه قومی و زبانی غوریان سه نظریه مطرح شده است: ترک بودن، پشتون بودن، و فارسی‌زبان بودن غوریان. نویسندگان پشتون (البته نه همه) می‌گویند که غوریان در گذشته پشتون بوده‌اند. نویسندگان ترک‌تبار افغانستان ادعا می‌کنند که غوریان ترک بوده‌اند. تنها وجه مشترک هر دو گروه، این است که انکار می‌کنند که غوریان امروزی، فرزندان غوریان دیروز هستند و معتقدند غوریان پس از گذشت زمان، زبان مادری‌شان (پشتو به عقیده‌ی پشتونان و ترکی به عقیده‌ی ترکان) را فراموش کرده‌اند.

بررسی و نقد این مباحث را از تئوری ترک‌بودن غوریان آغاز می‌کنیم. این نظریه عموماً از سوی محققین ترک‌تبار مطرح می‌شود. در میان این افراد می‌توان به **عنایت‌الله شهرانی**، مؤلف کتاب **تاریخچه نژادها و اقوام در افغانستان** اشاره کرد که در فصل چهارم کتاب خود از این نظریه دفاع کرده و آن را تشریح می‌کند. در عین حال، بسیاری از محققین افغانی این نظر را بسیار ساده فرض می‌کنند تا جایی که **عیدمحمد عزیزپور** در پژوهش خود، آن را به دلیل نداشتن هیچ مستند و مدرکی، فاقد ارزش بذل هر گونه توجه می‌داند. وی نظریه‌ی شهرانی را مبنی بر این که نه تنها دودمان غوری‌ها، بلکه کوشانی‌ها، یفتلی‌ها و شاخه‌های بعدی حاکمیت‌ها و از جمله **رتبیل‌شاهان**، **کابل‌شاهان**، **لوپک‌های غزنی**، **شارها**، **غلجی‌ها**، **لودی‌ها** و غیره همه ترک بوده‌اند، از اساس بی‌اعتبار می‌داند. **عزیزپور** چنین استدلال می‌کند: اشتباه اساسی تاریخ‌نویسانی که می‌گویند کوشانیان و یفتلی‌ها از قبایل ترک بوده‌اند این است که آنان هر قبیله‌ی مهاجر و مهاجمی را که در سمت شمال افغانستان و وراورد (ماوراءالنهر) زیسته‌اند و سپس از همان‌جا به سوی افغانستان و یا هندوستان سرازیر شده‌اند، از قبیله‌های ترک می‌دانند. از همین رو به نظر آنان کوشانی‌ها، یفتلی‌ها و سکایی‌ها، به شمول تخاری‌ها که

تخارستان امروزی از نام آن‌ها گرفته شده است، ترک هستند. تا آن‌جا این تلقین پیش می‌رود که آنان حتی **آمودریا** را مرز میان ترک‌تباران و مردم غیر ترک می‌شمارند. ولی بیش‌ترین تاریخ‌نویسان بر این نظر هستند که کوشانی‌ها و یفتلی‌ها از قبایل آریایی سیتی‌اند، که از حوزه‌ی تاریخیم «**آریانا و میجوس**» بر اثر فشار مداوم ترک‌ها، ابتدا در بین سیحون و جیحون متمرکز شدند و بعد از آن، با عبور از **آمودریا** وارد تخارستان و بلخ شدند و تا جنوب هندوکش هم پیش رفتند. (پایگاه اینترنتی www.jame-ghor.com).

در این میان، نظریه‌ی **سید بهادرشاه** (استاد دانشگاه پشاور) نیز نظر عزیزپور را به خود جلب کرده است زیرا بر اساس این عقیده، از سده‌ی ششم قبل از میلاد تا آخر قرن چهارم میلادی، به غیر از **اسکندر مقدونی**، هر کس که به این سرزمین آمده، ایرانی‌تبار بوده است.

پژوهش بعدی از **میرغلام‌محمد غبار**، صاحب کتاب افغانستان در مسیر تاریخ است که در نوع خود، اثری ارزشمند محسوب می‌شود. وی در این خصوص می‌نویسد: «روی هم رفته آسیای مرکزی و شرقی، شامل صحراها و ریگزارها با گرمای شدید و سرمای شدید و بعضاً سطوح مرتفع و قسماً کوه‌های پر آب و علف و مساعد به زندگی است. این حصص مساعد عبارت است از: اول؛ حوزه‌ی **بایکال** (مسکن اصلی مغلها)، دوم؛ حوزه‌ی **بالخاش** (مسکن اصلی ترکها)، سوم حوزه‌ی تاریخیم (اصلاً مسکن آریها بود، و از قرن هشتم، مسکن ترکها قرار گرفت)، چهارم؛ حوزه‌ی ارال شامل **ماوراءالنهر** - اراضی واقع بین جیحون و سیحون و سرزمین خوارزم. حوزه‌ی ارال اصلاً مسکن آریها بود ولی به تدریج تورکها و ترکمنها در این حوزه نفوذ کردند و بالاخره اکثریت فایق و دولتها تشکیل دادند.» (غبار، **میرغلام‌محمد**، افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ ششم، تهران، سال ۱۳۷۴، ص ۵۹)

وی سپس با تأکید بر نظریه‌ی خود، اضافه می‌کند: «اصلاً وقتی که مغولها با آریه‌های آسیایی مزج و مخلوط شدند، نام ترک به آنها اطلاق شد.» (همان‌جا) محقق بعدی، **میرحسین خنجی** است که درباره‌ی کوچیدن ترک‌ها در فلات ایران (یا ایران‌زمین) که سرزمینی فراتر از ایران سیاسی امروزه است و در گذشته شامل افغانستان، وراورد (ماوراءالنهر) و قفقاز نیز می‌شده، می‌نویسد: «درباره خاستگاه اقوام ترک، اطلاعات بسنده از منابع تاریخی در دست است. این منابع می‌گویند که سرزمین‌های ترک‌نشین در قرن‌های هفتم و هشتم میلادی در ماورای مرزهای شرقی و شمالی فلات ایران، یعنی سرزمین‌های آن سوی **سیردریا** (سیحون) و اطراف دریاچه خوارزم (ارال) و بیابان‌های شرقی و شمالی دریای مازندران (خزر) و سرزمین‌های ماورای قفقاز بوده است. در قرن اول هجری که ایران زیر سلطه عرب‌ها بوده، فقط در سرزمین‌های شرق سیردریا با مرکزیت **کاشغر** (اکنون غرب چین)، و سرزمین کوچکی در شمال کوه‌های قفقاز، از وجود دولت گزارش به دست داده شده است.

... همراه با حمله عرب به ایران و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی، نخستین خزش‌های جماعات ترک به درون سرزمین ایرانی‌نشین سغد از ماورای سیردریا (سیحون) از یک سو، و به درون سرزمین ایرانی‌نشین **هیرکانیا** (که اکنون نیمی از ترکمنستان را شامل می‌شود) از سوی دیگر رخ داد. در همین زمان ترکان ماورای قفقاز که ارانی‌ها به آن‌ها **خزر** می‌گفتند - تلاش‌هایی برای خزش به درون سرزمین ایرانی‌نشین اران و شروان (جمهوری آذربایجان کنونی) انجام دادند، و چند تلاش آنها توسط سپاهیان خلافت عربی به کمک خود ایرانی‌ها به عقب زده شد. به عنوان نمونه‌ای از تلاش یک خزش بزرگ به درون اران و شروان، گزارشی می‌گوید که در سال ۱۷۸ هجری خورشیدی، یک جمع بزرگ از خزرها که رئیسشان **خاقان نامیده** می‌شد، از گذرگاه‌های قفقاز به درون اران

سرازیر شدند و دست به تخریب و کشتار زدند. هارون الرشید، خازم این خُزیمه را به منطقه فرستاد. او آن‌ها را بیرون راند و دربندهای کوهستانی قفقاز را بازسازی کرد. این گزارش را می‌توان در ارتباط با تحریکات دولت بیزانس (روم شرقی) در جهت ایجادِ درِدر برای خلیفه در مرزهای شمالی کشورش بازخوانی کرد که داستان دراز می‌شود. از سوی دیگر می‌توان آن را با تلاش‌های رومی‌ها برای بازپس‌گیری ارمنستان و بخش‌هایی از آناتولی که در اشغال عرب‌های مسلمان بود، مربوط دانست.» (نگاه کنید به: <http://www.iran-tarikh.com>)

یکی از سندهای مهم ترک نبودن کوشانیان و یفتلی‌ها که غبار آنان را از قبایل سیتی می‌داند، سنگ‌نبشته‌ی ریاطک است که در سال ۱۳۷۲ در ولایت سمنگان افغانستان کشف شد. این سنگ‌نبشته نشان می‌دهد که کوشانی‌ها هیچ‌گونه پیوستگی و وابستگی با قبیله‌های بادیه‌نشین آلتایی آسیای میانه‌ی شرقی نداشته‌اند و دارنده‌ی تبار، فرهنگ، دین و زبان آریایی بوده‌اند. کوشانی‌ها زبان خود را به نام زبان آریایی می‌شناخته‌اند و آن، نیای زبان فارسی دری است. زبان آریایی که شکل تحول‌یافته‌ی آن، فارسی دری است؛ زبان همگانی مردمان سرزمین‌های ایرانی (آریایی) به معنای تاریخی آن بوده و بر تمامی سرزمین‌های ایرانی (آریایی) دلالت دارد. این نوشته نشان می‌دهد که آنان حوصله‌مندی و مدارای دینی داشتند و با متدینان، بر پایه‌ی مدارای دینی رفتار می‌کردند. این خود می‌رساند که در آن قلمرو، دین‌ها و مذهب‌های مختلف رایج بوده و بودایی، یگانه دین آنان به شمار نمی‌رفته است. (برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: رضا مرادی غیاث‌آبادی، سنگ‌نبشته‌ی ریاطک در این سایت: <http://www.ghiasabadi.com/index.htm>)

برای یک مورخ، استناد به یک منبع تاریخی معتبر برای بیان یک نظریه، حائز اهمیت فوق‌العاده است. از این جهت شایسته است به یکی از منابع اصلی در شناخت تاریخ غور اشاره کنیم. این اثر، طبقات ناصری نوشته‌ی جوزجانی است. تأمل در طبقات ناصری نشان می‌دهد که در این کتاب، از ترک‌ها زیاد سخن گفته شده، ولی این نام، همیشه بر قومی جدا از غوری‌ها اطلاق شده است. یک نمونه‌ی بارز آن را در صفحه‌ی ۳۹۳ جلد اول این کتاب می‌خوانیم: «ملک الجبال الخ‌خان ابی محمد و ملک شمس‌الدین آنرئس حاجب که از ملوک بزرگ ترکان خوارزمشاهی بودند... با لشکر... از راه طالقان عزیمت غور کرد.» و یا در صفحه‌ی ۳۷۵ همان کتاب در مورد جنگ تاج‌الدین یلدوز با سلطان غیاث‌الدین غوری می‌خوانیم: «دو مبارز غوری از میان لشکر عهدی کردند... هر دو مرکبان برانگیختند و شمشیرها برکشیدند و چون باد پیران و ابر دمان سوی صف ترکان آمدند و آواز می‌دادند که ملک یلدوز را می‌طلبیم...»

اگر به مطلب فوق این نکته را هم بیفزاییم که شاهان غوری، غلامان ترک بسیاری داشتند و با آنان مانند فرزندان خود رفتار می‌کردند و به آنان اعتماد کامل داشتند، نتیجه می‌گیریم که تبار سلاطین غور، غیرترکی است. سلطان تاج‌الدین یلدوز، سلطان ناصرالدین قباچه، سلطان قطب‌الدین ایبک و دیگران، از غلامان ترک متمدن غوریان بودند که به مقام‌های مهم لشکری و کشوری رسیدند و شاهنشاهی غوریان را در هند ادامه دادند. در این زمینه، در طبقات ناصری با اشارات زیادی مواجه می‌شویم: «یکی از مقربان حضرت سلطنت او [معزالدین محمد بن سام] جرأتی نمود و عرضه داشت چون تو پادشاهی را که در بسیط ممالک در علو شأن هیچ پادشاهی همتا نیست، پسران بایستی دولت تراه تا هر یک از ایشان وارث مملکتی بودند از ممالک گیتی، و بعد از انقراض عهد این سلطنت، ملک در این خاندان باقی ماندی، بر لفظ مبارک آن پادشاه طاب تراه رفت که دیگر سلاطین را یک فرزند و یا دو فرزند باشد، مرا چندین هزار فرزند است. یعنی بندگان ترک، که مملکت من میراث ایشان خواهد بود. بعد از من،

خطبه‌ی ممالک به اسم من نگاه خواهند داشت. و هم چنان که بود بر لفظ آن پادشاه غازی رفت، بعد از او کل ممالک هندوستان را تا به غایت که تحریر این سطور است، سنه ثمان و خمسین و ستمائه محافظت نمودندی... از جمله این فرزندان، تاج‌الدین یلدوز مرتبه‌ی دامادی سلطان معزالدین محمد داشت و قطب‌الدین ایبک داماد تاج‌الدین یلدوز بود و شمس‌الدین التمش و ناصرالدین قباچه دو دختر قطب‌الدین ایبک را در حباله‌ی نکاح داشتند. ایبک از غلامانی بود که سلطان معزالدین از تجار خراسانی در غزنین خریده، و بر اثر لیاقتی که در او مشاهده کرده بود، به مقامات عالی رسانید و چند فتح از فتوحات معزالدین بر دست همین غلام برآمد، و او بعد از فوت معزالدین محمد در عهد سلطنت غیاث‌الدین محمود چتر و لقب سلطانی از پادشاه غوری یافت و در سال ۶۰۲ هـ.ق. در لاهور بر تخت سلطنت جلوس کرد و در سال ۶۰۷ هـ.ق. درگذشت، و مدت سلطنت او با چتر و سکه و خطبه، چهار سال و کسری بود.» (همان‌جا، ص ۳۹۶)

در این میان، لازم به یادآوری نیست که کتاب طبقات ناصری در عهد غوریان نوشته شده و مؤلف آن هم کسی بوده که در دربار ایشان بزرگ شده و به همین مناسبت شایسته‌تر از هر کسی می‌توانسته تیره و تبار آنان را شناسایی کند. وی در جای دیگری در مورد تبار غوریان چنین آورده: «ملک فخرالدین بن مسعود بن حسین، از شش برادر دیگر مهتر بود، و مادر او ترک بود، و او پادشاه بس بزرگ بود. چون از مادر سلاطین نبود، او را به تخت ممالک غور جای نداده بودند؛ به سبب آنچه پنج برادر، هم از پدر و هم از مادر شنسبانی بودند؛ و ملک الجبال محمد که به غزنین شهادت یافت، از زن دیگر بود، که خادمه‌ی مادر سلاطین بود، و ملک فخرالدین مسعود از کنیزک ترک بود، چنانچه تقریر یافت.» آیا این مستندات، برای این که غوریان ترک نبوده‌اند، کفایت نمی‌کند؟

علاوه بر این طی سال‌های اخیر، تلاش‌های وسیعی در مراکز علمی صورت گرفته تا شاید ترک‌بودن ریشه‌ی غوریان را به عنوان یک مسأله‌ی علمی بیان کنند. منابع بسیار زیادی در تأیید ترک بودن سلاطین غوری وجود دارد که در ذیل فقط به چند مورد آن اشاره می‌کنم:

تاریخ گذشته‌ی پاکستان:

<http://www.storyofpakistan.com/person.asp?perid=P044>

«موعظ‌الدین محمد بن سام مشهور به شه‌اب‌الدین محمد غوری یکی از شخصیت‌های کلیدی است که نقش مهمی را تأسیس سلسله‌ی غوری و اسلام در شمال هند داشت. او مایل بود که حکومتش را به جنوب آسیا گسترش دهد. او ایالت غزنی را از برادرش غیاث‌الدین محمد بن سام گرفت و با تسخیر مناطق زیاد و مناطق غزنویان، تبدیل به یک امپراتور شد...» توضیحات بیش‌تر را به انگلیسی مطالعه کنید.

<http://www.storyofpakistan.com/person.asp?perid=P044>

http://encarta.msn.com/encyclopedia_761588379/

muhammad_of_ghur.html

منار پیروزی قطب‌الدین ایبک از امرای ترک غور، در دهلی

http://encarta.msn.com/encyclopedia_761562896/Delhi_Sultanate.html

Sultanate.html

تاریخ هند و پاکستان و بنگلادش

<http://www.pakistanpaedia.com/hist/hist1.html>

تاریخ دهلی هندوستان

[http://uk.holidaysguide.yahoo.com/p-travelguide-202321-](http://uk.holidaysguide.yahoo.com/p-travelguide-202321-delhi_history-i)

delhi_history-i

اینک به نظریه‌ی دوم، یعنی پشتو بودن غوریان می‌پردازیم. اگرچه این نگاه، نسبت به نظریه‌ی اول، طرفداران کم‌تری دارد اما در جای خود قابل تأمل است. این نظریه بر این پایه استوار است که «چون مسکن اصلی پشتون‌ها کوه‌های غور بوده، پس حکمرانان آن زمان غور نیز پشتون بوده‌اند.» اما باید به این نکته توجه داشت که درباره‌ی مسکن اصلی پشتون‌ها، در میان نویسندگان پشتون اختلاف نظر وجود دارد. شمار زیادی از آنان مسکن اولیه‌ی افغانان را کوه‌های سلیمان، یا غور، و یا غزنه و قندهار می‌دانند. در این میان، عبدالحی حبیبی بر این باور است که غوریان، از جمله‌ی پشتونان بوده‌اند. یک تحقیق نشان می‌دهد که اساس عقیده‌ی اشخاصی که می‌گویند مسکن نخستین پشتونان غور بوده است، بر دو دلیل استوار شده: روایت‌های افسانه‌ای و کتاب پتیه خزانه (خزانه‌ی نهفته). حبیبی می‌نویسد: «بعد از امیر فولاد، امیر کرور در مندیاش امیر شد. او جهان‌پهلوان بود و در سال ۱۳۹ هجری قمری، در جنگ‌های پوشنگ در غرب هرات کشته شد و پس از او فرزندش امیر ناصر در بست و زمینداور حکم می‌راند.» در ادامه او شعری را از امیر کرور که در وصف خود به زبان پشتو سروده است، به عنوان شاهد می‌آورد. (بنگرید به: امیر کرور و دودمان او، پوهاند عبدالحی حبیبی، چاپ کابل ۱۳۶۱، به نقل از سایت اینترنتی www.jame-ghor.com)

بر اساس روایت‌های افسانه‌ای و کتاب پتیه خزانه، مسکن اصلی پشتون‌ها (افغان‌ها) کوه‌های غور بوده است و آنان از این دیار به سوی مناطق دیگر پراکنده شده‌اند. باید گفت که اصلیت واقعی کتاب پتیه خزانه از سوی بسیاری تاریخ‌نویسان و پشتون‌شناسان مورد تردید است. (برای نمونه بنگرید به: یزدانی، کاظم، گنج بادآورده‌ی پتیه خزانه در زیر ذره‌بین تحقیق و بررسی، در این آدرس: http://www.tajikmedia.com/yzdani_putakhazana.htm و همچنین: نجیب مایل، هروی، تاریخ و زبان در افغانستان، تهران، ۱۳۷۱، صص ۹۰-۹۹. نجیب مایل هروی یکی از محققان شایسته در نقد و تصحیح متون کلاسیک است. ایشان به تألیف و تصحیح و بررسی بیش از سی کتاب ارزشمند، و نگارش صدها مقاله‌ی مهم اهتمام داشته‌اند.)

در این خصوص باسورث در دانشنامه‌ی ایرانیکا ذیل نام «غوریان» مقاله‌ای نوشته که به همین نکته اشاره دارد. اینجانب در فرصتی مناسب آن را ترجمه و منتشر خواهم کرد. (نگاه کنید به آدرس: <http://www.iranica.com/articles/ghurids>)

کنکاش در بسیاری از منابع تاریخی و جغرافیای تاریخی نشان می‌دهد که مسکن اصلی پشتون‌ها (که در کتاب‌های تاریخی به نام «افغانان» نامیده می‌شوند)، نه کوه‌های غور بلکه کوه‌های سلیمان بوده است. کتاب حدودالعالم یکی از این منابع است که مؤلف آن معتقد است افغانان در دهکده‌ای به نام سول یا سوال زندگی می‌کنند. در حدودالعالم ذکری از غور به نام مسکن پشتونان نیست. (نگاه کنید به: ستوده، منوچهر (به کوشش): حدود العالم من المشرق الی المغرب، کتابخانه‌ی طهوری، ۱۴۰۳ق، تهران)

ابن بطوطه نیز یک جهانگرد مسلمان است که در قرن ۱۴ میلادی از راه کابل به هند سفر کرده و در سفرنامه‌ی خود می‌نویسد: «ما در کابل آمدیم، که زمانی شهر بزرگی بود و اکنون بجای آن دهکده است که در آن یک قبیله ایرانی زندگی دارد که آن را افغانان می‌نامند و به آنان کوه‌ها و تنگی‌های کوهی تعلق می‌گیرند که عمدتاً به آن کوه‌های سلیمان می‌گویند و دارای نیروی بیشتراند. پیشه عمده و اساسی آنان را راهزنی و گردنه‌گیری تشکیل می‌دهد.» (نگاه کنید به: سفرنامه‌ی ابن بطوطه. ترجمه‌ی محمدعلی موحد. انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۱. هم‌چنین: رحله‌ی ابن بطوطه. متن عربی ص ۴۹۶ ترجمه ص ۱۱۷)

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که در این منابع، کوه‌های غور به عنوان محل اصلی و مسکن افغانان ذکر نشده است و حتی نامی از غور در رابطه با پشتون‌ها، برده نشده است. حال آن‌که غور در آن زمان یک منطقه‌ی گمنام نبود. می‌توان تصور کرد که در گذشته، سرزمین غور گسترده‌تر و وسیع‌تر از غور امروزی بوده است. هم‌چنین مشخص می‌شود که ادعای پشتون بودن شاهان غوری و پشتون بودن مردم غور، چه در گذشته و چه اکنون، هیچ بنیاد منطقی و تاریخی ندارد. اینک به سومین نظریه، یعنی فارس‌زبان بودن غوریان می‌رسیم. این نظریه طرفداران زیادی دارد که معتقدند زبان غوریان، زبان فارسی دری و یا لهجه‌ی از آن بوده است.

ابواسحاق اصطخری معروف به کرخی، دانشمند معروف قرن چهارم قمری در کتاب المسالك و الممالک نوشته است: «زبان غوریان چون زبان خراسان است.» (اصطخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد فارسی، المسالك و الممالک، با اهتمام ایرج افشار، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ش)

غوث‌الدین مستمند غوری در کتاب تاریخ مختصر غور (پیشاور، ۱۳۷۸) در فصل اول و در بخش زبان مردم غور، با اشاره به آن جمله‌ی معروف اصطخری، بر این باور است که: «واضح است که زبان خراسان به اتفاق مورخین، فارسی دری بوده و خراسان گهواره‌ی این زبان است. پس به این نتیجه می‌رسیم که زبان ساکنان غور هم مثل سایر بلاد خراسان، به جز فارسی دری چیزی دیگر نبوده است. هم‌چنین یکی از مهم‌ترین آثار ادبی سلاطین غوری در هنگام رهایش‌شان در غور، کتاب چهار مقاله از نظامی عروضی است که در آن، حکایات متعددی در شاعری و شعردوستی و شعرشناسی (فارسی دری) افراد خانواده مذکور، از جمله شخص علاء‌الدین حسین جهانسوز ثبت شده است.» (برای مطالعه‌ی متن کامل این کتاب به آدرس <http://www.vatandar.com/web/ghur.htm> مراجعه کنید)

بنابراین به خوبی قابل درک است که زبان فارسی دری در عصر درخشان غوریان به اوج پختگی و حد اعلای تکامل رسیده و شاهان و شهزادگان غوری، اکثراً مردمان عالم و دانش‌پرور و سخن‌شناس و سخنور بوده‌اند و علما و شعرای بسیاری، در دربار ایشان با تجمل و شکوه‌مندی حضور داشتند. نمونه‌ی مشهور ایشان، قاضی منهاج سراج جوزجانی تولکی است که کتاب نفیس طبقات ناصری را تألیف کرد و برخی از جمله پوهاند عبدالحی حبیبی نثر آن را از نثر بیبھی نیز شیواتر شمرده‌اند و بسیاری از دانشمندان، آن را از شاهکارهای نثر دری به حساب آورده‌اند. منهاج سراج منسوب به دربار غور بود و کتاب وی در باب تاریخ غور، بهترین معلومات را در اختیار محققان می‌گذارد. چهار مقاله اثر نظامی عروضی نیز از امهات نثر فارسی دری است و در دربار غور و به زبان قدیم غوریان نوشته شده است. هم‌چنین کتاب اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر است. این کتاب که به سلطان غیاث‌الدین غوری اهدا شده و از آثار برجسته و ارزشمند زبان فارسی است.

زبان‌شناسان افغانی عقیده دارند هم اکنون مردم غور به ده‌ها لهجه‌ی مختلف در غور زندگی می‌کنند که فهمیدن آن‌ها حتی برای خود غوری‌ها مشکل‌ساز است، چه رسد برای کسی که از جای دیگر به این سرزمین آمده باشد. به همین دلیل، داشتن ترجمان در چنین مناطق، به معنای این نیست که این مردم به ترکی یا پشتو یا زبان دیگر صحبت می‌کرده‌اند. اگر مردم غور، ترک یا پشتون بودند، می‌بایست به ده‌ها لهجه‌ی ترکی یا پشتو صحبت می‌کردند، نه به ده‌ها لهجه‌ی فارسی که هنوز هم به یادگار مانده است. از سوی دیگر می‌بینیم در تاریخ این منطقه، غوریان را تاجک و تاجکان گفته‌اند که دلیل دیگری بر فارسی‌زبان بودن آنان است.